

۲- این کلمات که لفظ مرکب است در نوشتن مفصل میگرد:

مصاحبه، سیلان شکوه، رستم صورت، هم سگت، هم پیمان، هم تخمیر، بی بار، بی تن، بی بره، بی کرین، بی دربی، رستم پیشه، دل گسل، شرف روی، سرخ روی، درشت تر، سنگین تر، ملک محمد، علی محمد، ششین دخت اگر اینها متصل بنویسیم هم نام زیباست و هم خواندنش شکل میخورد مثل: (رستم صورت، همسگت، همپیمان، ستمپیشه، بیبار، بیتن، شرف روی، زبیر، جمنخیر، گلکلمه ...)

چنین است کلمات شیرین سخن، دانش پژوه، دلگسسته، همیشه بهار، خوشترانگ، پیشترانگ، پیشتر آمد، گل آرائی، دانش آموز، بی آزار، بی آبرو، طاقت فرما، مشکل گشا، طریقت شناس، حرف شنو، قسطنطنیس و ...

۳- این کلمات متصل نوشته میشوند: (آنکو، آنچه، آنکس، آنچه، اینچنین، بلکه چنانکه، چنانچه، با آنکه، با آنچه) ، (اینجا، آنجا، اینجانب ...)، (آنها، زنها، پریونها ...)، (ترا، مرا، کرا، چرا)، (بچیک، بیچکس، بیچکاره)، (عجده، هفده، ششده، هفتده، نهمده ...)، (چگونه، چنان، چطور، چیمان، چقدر، چگونگی)، (بیگان، چنانچون - بیار، این کلمات بر خفت من چنانچون بود و نور خفت من - ز جنگ آشتی بیگان بهتر است، گدگن که گاه و بجا هم اندر است - «شاهنامه»)

زن نفی در اول افعال باید متصل نوشته شود مانند: نگفت، نشنید، نماند، نخواست و دلی در موردی که نفی متوجه جموات جدا نویسد مثال: نگفت و نشنید و نماند و نماند و نماند، (رزاین کت پنهان نه توانی و زنگ) همچنین است (بی عار و زنگ و بی خواب و زور) که اگر تنها باشند (بیمار و بیخواب) نوشته میشود و افعالش مجاز است ۴- مثل (فرمانبر خدا و گمبار غنق پاش)، فرمانبر و گمبار را باید متصل نوشت. و در مثل (خدای فرمان بر و نفی گدگن دار) دو کلمه مرکب لفظی جدا نوشته میشوند. و نظایر اینها بسیار است (زیبایا گن گفت دستگیر کرد و امنیت بود دستگیر)، (گنجنا تر بنمیرت راه جوی)، (ای که بر مرکب تازه و مواریشش دار - کوفه را بر سگین میان وصل است)، (راهجوی حقیقت)، (بهدار دهنده)، (ای دانشجو دانش جو)، (گدو از فرمت که عالم دمی است) و

(۱) دلی در مصداق باید حتماً جدا بنویسیم (۲)، و در کتب متعدد و بعضی نوشته است «چگونه، چنان، چطور، هم در است اما هم بهتر است»

این کلمات را نیز جدا سرهم دستور داده اند :

• کسی که مردی که ، وقتی که ، در حالی که ، بطوری که ، بخوبی که ...

• شب است - شبست ، خوش است - خوشست ، تراست - ترست ، شب پر - شبپر ، دوست تر است
و لازم است که نویسنده هر جا که احتمال اشتباه میدهد متصل ننویسد مانند «این شرمندگی (آنان مان که بیکراه است بگفت
نالی سبب محبت ازناه پیکران) که اگر چنین نویسیم (بیکراه است بر فلک) اشتباه خوانده میشود . مثل کلاه جانی است)
را اگر (جانیت نویسیم یعنی مثل نیست شبته میگردد .

۵ - حرف باء بر سر اسم اگر متصل و گاهی بی صواب میزنند مثال (از کتاب شاهنامه دستور) :

بیزم اندرون آسمان وفات ، بیزم اندرون نیز جنگ اژدهاست ، چو کشت باید در خنی بیت که بادش بود زهر
بکش بکت (ذمی زهر) ، بربخ اندازی منت را رواست که خود رنج بخون بدانش نرست

بدریم بدست استاد چندی که یکی نزه طاروس کرده بجز که در مصراع اول از «ب» «بوسی» استفاده میشود

اگر در آهنگی بیسای سیرت بسایه نانی بجایی

۶ - شانهائی از معانی که فرغ شده در (بخانه ، بدرسه ، به خانه ، به مدرسه ، به عالم) ، (آزاد ، کتابرا ،

ایشانرا) ، (ببینجا ، بدیشان ، بدان) ، (ببرود ، بیآید ، برود) ، (بگفت ، بتجلیل ، بخصوص ،

ببروزه ، بموقع ، بجای ، بشدت ، بهچنین ، بناگهان ، بعد ، بناحق ، بگراف ، بدوید ، ایلی ایلیخ

ایمجب) ، (دودو ، چابکار ، سرسبز ، وسبم ، روبرو ، روتوسه) ، (بوجود آمدن ، عمل آوردن ،

بانجام رسانیدن ، بجا بستن) .

۷ - کوه «هم» ، هم جدا نوشته میشود هم متصل مانند «هم کتاب ادم هم» ، «هم قضا ، نوردانی هم نماند خانی»

« همچنان ، میگوید ، چنانکه ، « بجز ، بکار ، بسایه ...» که در تمام اینها حرف ربط میباشد و همواره بکار در مسای

و برخی معنی شتران در کار میآید و آن مثل «اوم آه» و گران هم میدانند قید حساب میشود .

(۱) ولی در مثل (ای برادر سیرت زبا بیا ، آسای که در پشت زینتی هم وقت آن توفیت) ای را باید جدا بنویسند .

ج - اصل رعایت اصل کلمه :

مانند این کلمات (خواب ، خوابهر ، خواندن ، خوان ، خوانسار ، خوابه ، خوارزم ، خوابگاه (منزلی) ، آخوند ، استخوان ، تخمخود ، خویش ، خویه (بروزن دیدن) ، دانشدار ، دست و کلام از سراب برداشت خوار - را که در پیوسته و برکتشوار - یا هر که مزروع خویش خورد بخوید وقت نغمش خوشه بایسید) ،

نومی (بروزن مخی معنی عرق) ، آبشخور ، نوشید ، فراخور ، دستخوش ، خوش ، دغور ، سالخورده ...
بمثل این کلمات عربی :

(موسی ، عیسی ، مصطفی ، مرتضی ، مجتبی ، مأمونی ، تقوی ، نبوی (صلوات علیهم اجمعین) ، اعلی ، اوفی ، منشی ، العشی) ،
(الله ، آند ، الهی ، بارالها ، بسم الله الرحمن الرحیم ، صلی الله علیه و آله ، العاقل ، تخییر الاشارة ، ان شاء الله ، ماشاء الله ، علی بن الحسین ، محمد بن عبد الله ، زمانا الا اتباع جمدا) ، (کرمظفر ، مدینه منوره ، فاطمه ، البتة) ،
(عمرو ، صلوة ، زکوة ، منع ذلک ، علی بن اعلی ، علی صده) ، (اشاعشر ، ابی عبدالله ، ابی طالب ، عن قریب) ،
لذا ذکر : نوشتن این کلمات باین سبب (معذک ، عیضا ، صیده ، ابییدانه ، ابی طالب ، عن قریب) مانده کلمه ایست
بنا بر تصرفات فارسی در املای زبان دیگر و بنا بر اصل آسانتر و مشهورتر نیز رواست .

د - اصل تبدیل و تخفیف :

مانند (زندگی و زندگان از زنده ، خشکی و خشکان از خش ، فاضلی خاصکان از خاص ، نظارگی و نظارگان از نظاره ،
یکبارگی از یکبار و امثال اینها)

سفت زیبا سوری یکبارگی در تحریران میوه نظارگی
خشکانت را شبکی نامند یاد او کن یکبارگی یکبارگی
سعدی تسلیم فرمان شوکرت چاره عاشق حبسته بیچارگی

مثل جو بگلک و بچگلک از جو جو و بچو ؛ و همچون تبدیل این کلمات بر یکدیگر ؛ (ایچ - ارز ، کج - کل ، کفلا ، کفلا ، کفلا ، کج - کلا ، باج - باژ ، فروز - فروغ ، آمیز - آسغ ، تریاک - تریاق ، جمده - پرده)

دکلمات مختلفه در زبان فارسی مخصوصاً شعر بسیار است از قبیل :

کر ، ار (اگر) ، نرز (بنرز) ، کرا (کمر) ، ترا (تو را) ، کت (کات) ، شه (شاه) ، نوشردان (نوشین)
نُش (همیش) ، انده (اندوه) ، بُد (بود) ، بیده (بیوده) ،

کاسی (کاسی) - دهقان مانوده چه خوش گفت با پسر کاسی نرپشم من بجز کشته ندری

کازل (کازل) - محمد کازل تا ابد هر چه هست به آرایش نام او بخش است

کاین (کاین) - میز است پر خواهی علم پدر آموز کاین مال پر خرج توانگرد بیک روز

دشانهار و دستر (کاینک) را « کاینک آورده است ، (چینیگت کاینک آران باز کتج نیکان بدگشت بز)

ه - اصل تطابق مکثوب با ملفوظ :

این قاعده تا آنجا که بتواند قبل مخالف نباشد رعایت میشود ، مانند این کلمات :

اسمایل ، ابراهیم ، نارون ، ستان ، اسحاق ، سلیمان ، حیات ، قیامت ، سموات ، شکات^(۱)

جبهه ، بزده ، مجیدیم ، بزدهیم ، بنده ، دوم ، سوم (بدون نشیبه) .

بُگامه (بسیار گام پرده ها) ، بُغناک (نوحه ها و آشوب بسیار) ، بُغنده (بالایی هم نناده ، جمع کرده و

زاهم آورده) ، بُنوس ، بُعجب ، بُفضول^(۲)

و - اصل اختیار مشهورتر :

رعایت این اصل وقاعده تا جایی است که با اصول گذشته مخالف نباشد .

مثلاً بر اساس ضابطه ای که بعضی دستور زبان قصه کرده اند گویند هشت حرف (ش ، ح ، ص ، ض ، ط ، ظ ،

ح ، ق) در زبان فارسی نیست ، دکلمات فارسی ای که از این حروف داشته باشد اعلایش صحیح و اصل نیست . و بعضی

استادان ادب و دستور این قول را رد کرده گفته اند در اصل در ریشه فارسی قدیم پیش از اسلام این حروف وجود داشته است

(۱) زشتن ، امیقل ، ابراهیم ، بزون ، اسحق ، سلیمان ، جبهه ، بزده ، بنده ، سموات ، مشکوة ، قوریبه ، ربیذا (همین گونه) مخصوص رسم خطه
قرآن است و در قرآن خود هم گاه گاه این کلمات را یافته اند . از این رو فارسی زبانان بطریق اولی باید با الفبای عربی و فارسی

(۲) در صورتی که بعضی کلمات (بنوس ، بُغناک ، بُغنده ، بُغامه ، بُغناک ، نوحه ها و آشوب بسیار) ، بُغنده (بالایی هم نناده ، جمع کرده و

و بعضی دیگر برده را مجاز است و گفته اند (کیومرث و طهورث . طهاب . قح ارا) کیومرث ، تورس ،
تهاب . غوج) هم میتوان نوشت (۱) . در این میان دستمای هم تعیین قابل شده گفتا نه آنچه بین مردم مشهور است
بنام را بنویسند مانند :

اصفهان ، قزوین ، طالقان ، طبرستان ، صد (۹۰۰) ، پشت (۶۰) ، مطروب ، صطبل ، برج
مترط ، فیاضورث ، طالقان ، طارم ، طوس ، استخر ، تپانچه ، تمپین ، تمپس ، تراز ، غنقین ، غنقین
غذک ، غلط خوردن ، غنق خوردن ، غنق - غنق یعنی در آب فرو رفتن .

بعضی از اسامی آن غلط مشهور تر از این ترتیب داده اند مانند چنین و چنان که بگردد ، مشهور است (۲) مثل نهامت
که از شجاعت رایج تر میباشد و کلمه پرتز بهرگاه صلا عربی است در فارسی پرتز می خوانند . و این دو امثال اینها از لغت
فارسی نهامت که لغت بیکانه را بزرگ فارسی در آورده اند :

ز - اصل یکواختی و شمول :

تا ممکن و مستحسن است اصول گفته شده و اجزای آنها بهر جا تقسیم دهند و دستشان ننمایند بشود قیده ها و قیقه ها و ساید ها
سایه ها (پایله ها) را پسایله ها ننویسند و از کلمات را با نظارش مثل (لاله) ، پردهانه ، ناسره ، جامه ،
کوچه (....) یکواخت سازند :

لذا نگردد : بعضی از دستور نویسان اصول دیگر را نام برده اند (اصل ترجیح آسهل) (د اصل استقلال
زبان و خط فارسی) . بعینه و نگارنده این اصول در ضمن قواعد گفته شده مندرج است و بهر عایت آنها خود بخود حاصل
میشود . و بنا بر اصل استقلال زبان خط فارسی ، این توضیح را بنویسید :

(۱) در کتب استنادی است که تهران ، طبرستان ، تورس ، طهورث ، تهاب ، تورس ، طالقان ، تورم ، طارم ،
برده و صبیح است .

(۲) در کتب مشهوره در سال ۱۵۰۰ مرقوم است ، لغت شریف الفی صریحا می نویسد : هر چند این کلمه غنق از (چون این) است اما در لغت ایشان بگردد
غنق میگنند ، غنق آسهل است که چون کلمه آخف مرکبات است و این موارد که در ضمن غنق و غنق آن مخصوص به اتصال با حرف (پشت ثاب) است . میشود
ذوق ما را خود بخود آرا بیدار کرد و اصل لغت از آرا بیدار خود و اندک از این است می شود که اصل لغت فارسی است . و تا در لغت و معنای لغت و معنای لغت
اری و غیره .

برهمنیستند، فارسی زبان فرض است که از مجموع این قواعد در تمام موارد برتره در جانی که دو یا چند قاعده معارض هم میباشند شرط اعتدال دارد نوشتن عبارات فارسی مرعی دارد، و در بکار بردن کلمات عبارات عربی که ضرورت ندارد خودداری کنست و بعد معمول استادل کلماتی را که امثال فردوسی و سعدی و دیگر ادبای مشهور و دانشمندان فصیح استعمال کرده اند بکار گیرند، و از آوردن کلمات فلهوری که احتیاج آبهنا ندایم و بعضی برای تحفه خواهی و فصل فروشی بابی اعلوی از زبان فارسی استعمال میکنند کما احتراز جویه (۱) و مطبوع و فانسرا پنهان و مجبور بدل نمانند. و در فصل وصل کلمات افراط و تفریط رواندارد. و در نقد گذاری و تشنگاری و علامات چنان زیاده روی نشود که سطره و جمله پراز خود رویز کرده و نظم زیبایی آنها را بخرند و کلمات غیر لازم را از آنها جدا سازند، را از نظر دور ندارد.

اینک بر طبق قواعد مذکور درست و نادرست پاره ای کلمات و جمله ها نموده میشود:

ع ن ل ط

ص ص ح

حسن برخاسته و رفت . علی دارد شده و بکار بردنت بایستی این کار را بکنند . فطین دستور .	حسن برخاسته رفت . علی دارد شده بکار بردنت بایستی این کار را بکنند . بر طبق دستور .
تاجوی منانه ، جوی من ، لباس نیشی شام کوشی نیز ، را روی او نوشته ، خالصه ، سیل قما ، دهما ، باغما ، بزوه نفرات ^(۱) ، سفارشات ، پاکات ...	تاجو منانه ، جلوس ، لباس نشا ، کوشی نیز ، را روی او نوشته ، خالصه ، سیل قما ، دهما ، باغما ، بزوه سفارشا ، پاکتا ...
بنار ، دابقن ، نیاکان ، دکانن اکراد ، الوار ، ارامن ، اتراک	بنده ، دهقانن ، دهقانان ، نیاکان ، دکانن گروه ، گردان ، گران ، ارغینا ، ارغینان ترکما ، ترکان

نادر (فدای روز فارسی است) ، سابق الذکر سابق الابد
شمار (کلمه عربی و معنی روز است) ، فوق الذکر ، فوق الاشاء

(۱) در صفر ۲۲۷ به عنوان مقال که در تصرفات کامی نقل کنید
(۲) مرحوم دکتر بنیضی فرمود است «نه تنها «نفرات» درست نیست بلکه «نفرات» هم هست مثل اینکه «نفره» فارسی را «نفرات» جمع به بنیم «نفرات» است»

صحيح

عـ لـ ط

ببود . بیماری واکیر . بهره مند . علاقه مند .

ببودی . بیماری واکیر دار . بهره مند . علاقه مند .

انکاره فکر . تابستانی زمستانی .

انکاره فکر . تابستانه زمستانه .

خُرسند خشنود ، بول (سهل و آسود) یعنی دشمن دشمنان

خُرسند خشنود ، حول

عَقوفی (در سیاق ساختن فارسی چون فوقانی و تحتانی و طولانی)

عَقوفی ،

ای دوست ، ای خدا ، ای نیک (ای برادرش یا پسر)

ای دوست ، ای خدا ، ای نیک

مشکل ، بشکر ، پز شک ، شک ، عسکر

مشکل ، بشکر ، پز شک ، شک ، عسکر

سلامت ، ساری ، کانی ، صمیم ، قدیم ، شکرانگس

سلامتی ، سُری ، کفنی ، صمیمی ، قدیمی ، شکر یکسانی

لوازم (جمع لازم) ، بجزایش ، بپسندیده

لازمات ، حسب الخواش حسب الظنود

بیدنگ ، با آن ، سالان ، مبتذل ، آناش

بلادنگ ، مابیان ، سالیان ، مبتذلان ، آناش

نُجرا ، اقل ، اکثر ، گرامی (عزیز) ، زبانی

نُجرتنی ، اقل ، اکثر ، گرام ، شفاهی (۳)

فدغن (ترکی است)

فدغن فدغن

لُستان (بکرام) ، قُبَر (بر سکون بپسند)

لُستان ، قُبَر

گواش ، بازنگان ، گوارا ، مُشتم (بسکون)

گواش ، بازنگان ، گوارا ، مُشتم (بفتح)

بناگش ، اناش ، اچیان (۳)

بناگوش ، اناش ، اچیان

۱۱) گرام یعنی گرامی در اینجا نام است و فعل حرمت یعنی در کتب نام و گرام را نام دانسته و آن کنه فیرت و گرام با کاف و لغت عربی جمع کرام است
 یعنی رنگان سخاوت و بیگانگی . (۶) شاه صمد است مصلحه و اناش که این معنی دارد و اناش را بجزیم و بجزیم اشکالی ندارد . ولی نسبت آن در کتب
 دانش و لغت عرب اشقی ، شقیق ، غزنی آمده است + (۳) اچیان صمد است یعنی در کتب گرام و فیرت شدن و فارسی از اناش یعنی اناش و اناش
 و عربی اوقات آمده است . و در کتب نام (۴)

کلمات متداولی که نوشتن آنها بر دو وجه یا سه چهار وجه جایز است
 تَرَنَمَه ، تَرْنَمَه ، شُخْت ، شَخْت ، دَرَّاز ، دَرَّاز ، بَسْتَر ، بَسْتَر ، چَاوَر ، چَاوَر ، چَاوَر
 دُو چَاَر ، دُو چَاَر ، چِل و چِل چَاَر ، چِل و چِل چَاَر ، کَشْتِ ، کَشْتِ ، اَجْمَنْد ، اَجْمَنْد ، طَاوُوس طَاوُوس
 کَاوُوس کَاوُوس ، دَاوُود دَاوُود ، پِشَاوُور پِشَاوُور ، لِمَاوُور لِمَاوُور ، سِیَاوُوش سِیَاوُوش
 سِیَاوُوش ، رِشْک رِشْک (بِکَر و نَم مِم و کَاف صحیح است و با کَاف درست نیست)
 گَوَاه گَوَاه (دَوَاوَه بَطْر صحیحتر است یا سِنِیغِی) ، اَبْرِیْشِم اَبْرِیْشِم (اَبْرِیْشِم بیشتر استعمال شده است)
 خَاوَاه خَاوَاه ، نَاوَاه نَاوَاه ... ، سَاوَاه سَاوَاه ، حِیَاث حِیَاث (ا)
 خَدَاث ، خَدَاث ، دَاوَاث دَاوَاث ، نِیْکُوَاث نِیْکُوَاث ...
 خُورْش خُورْش ، بَدْر بَدْر ، شَب پَره شَب پَره ، شَب بَد شَب بَد ، زُود تر زُود تر
 حَسَب (بفتح سین) در مقابل حَسَب (بمعنی بزگی و خوبی است) و همچنین معنی شماره و اندازه هم هست و باین معنی
 آزا هم حَسَب و هم حَسَب (بسکون سین) تلفظ میکنند مثلاً هم میزان گفت حَسَب لَامر ، و هم می توان گفت
 حَسَب لَامر ، حَسَب المَعْمُول حَسَب المَعْمُول ، حَسَب الوَعْدَه حَسَب الوَعْدَه

(۱) آقای بکر شهبانی استاد دانشگاه در خالای راجع براسم لفظ و در مقدمه حسیه چنین اظهار داشته است: اگر اجانه داده شده است
 که این دو کلمه عربی هستند و سَمَا ، حِیَاث و حِیَاث اب و در صورت نوشته شده اند آنرا هست که در عربی نیز بهر صورت نوشته میشود .
 ولی همان اندازه که در رسم الخط تفاوت کوچکی وجود دارد در معنی آنها نیز تفاوت کمی هست سَمَا یا سَمَاک بیشتر در مورد سَمَاک و کَلْبِی میآید
 و حِیَاث ، و حِیَاث در مورد حال مشکل ، هستند در مورد مسائل یا صحنی یا سَمَاک شده می و قانونی و حِیَاث در مورد علم حِیَاث
 نوشته میشود .

نذکرات و توضیحات دیگر :

آزاده بجای عراده نوشته شود بهتر است . ناموس اصلاً یونانی است و در اصل زبان فارسی شده و اکنون کلمه فارسی را وارد و نمیتوان از باب نوایس جمع بندییم . یعنی نیکامی و سرفرازی و نیکامی در دانشی و آنچه بیشتر از آبروی بستان است . و کلمه ناموس در لغت عرب نیز هست که از ریشه نفس یعنی پنهان کردن از است آمده است و ناموس عربی یعنی رازدار و آگاه از باطن و مرد ما بهر یکسنگاه و خوابگاه شیر .

نگون - در اصل گمان بوده است . استعمل کلمه فرین مانند فرین و زیرین و نظایر اینها صحیح است .
خرمن - دست تر است از خرمن

کلمات رضیت ، توقیت ، ایزیت را در جرم سبب غلط دانسته اند و اینست ، دنبال اسم مفعول که حالت مفعولی را نشان میدهد صحیح است . مانند مهرویت ، مهرایت ... ولی نمی‌تیم که ادب و فصاحت بزرگ امثال کلمات آید است و انسانیت و کرامت و غیره را بسیار استعمال کرده اند .
ایضا در مورد نام دست نیست و در مورد اشخاص بکار می‌رود . و در مورد نام باید ارسال گویند .

گشگرو - کلمه فرانسوی است یعنی انجمن (اجتماع و انجمنی از آگاهان و دانشمندان) . در شعر حافظ است (ترا گشگرو عشق می‌بغیر)
در اینجا کلمه فارسی است بنام اول و سوم و یعنی بالاتر و دانه و عمارت عالی و بالای آسمان میباشد .

استاد - کلمه فارسی است و در زبان عرب استعمال شده است . خوار بار کلمه است مرکب از خوردن و غوره فی و از بار کردن و باریستن مانند تره بار نخیلبار .

هست - یعنی موجود با است فرق دارد ، است حالت را نشان میدهد و از ادوات ربط است و جهت بودن چیزی را .

استعمال مهور (مهور کرده و مهر شده) ، و رئود (جمع رند) غلط است ، هر دو کلمه فارسی است و هم مفعول عربی و جمع عربی از آنها ستمن غلط فاحش است .

بزرگ لار - (آن شیدستم که در صحای غور بزرگ لاری بیضا دارند) - گوشت چشم تنگ دنیا دار را یا قاعمت
پرنده یا خاک گور) - یعنی کسی که در دست نگاه بندگان و پادشاهان نامور بار و ادب مردم باشد مانند خونس لار ، سپه لار ، دیبالا .

شکوفا - از جو صفات فاعلی است و مطابق قاعده $\text{اَسید} - \text{چون تشبیه است}$ اما در شعر جایز است که هر وقت وزن شعر، شاعر را مجبور میکند می تواند این کلمه بی تشبیه را تشبیه بداند .

زوجهات - جمع زوج با سکون واد است چ شاکده مختلف شاکده است چ
کلیسیا - درست تراز کلیسیا است مگر در ضرورت شمری چ

گذشتن - یعنی نماندن و قرار دادن است و کلمات قان و نگذار ، کار گذار ، بیا گذار ... از ترکیبات حاصل شده است
گذاردن - یعنی ادا کردن و تعبیر کردن و ترجمه کردن است و از جمله ترکیبات آن این کلمات است :

حج گزار ، نماز گزار ،חקلزار ، سپاسگزار ، وام گزار ، مع گزار ، پاسخ گزار ، امانت گزار ، خواهر گزار ، سخن گزار
 (خدا ترس بیدمانت گزار ، امین گزار ترس افشیدار) «صدی»

(چنانکه چو تو بسواره خفقار من است دل و زبان من از جورش ترحم گزار) «دایره سنی»

(این خوابها را بجز پیش او کج و زانو آن گزارش بجز گزارنده را پیش بنشانند همه نماندند و کی خوانند) «دردی»
 (سخن «حجت» گزار و سخت زیبا کلفظ ادوست معنی را گزاره) «دانه خرد»

گذشتن - یعنی گذر کردن و عبور کردن و گذشتن معنی عبور کردن آمده است . (گزار تا بچشم چون ابر در جباران -
 کر سنک نالیزد روز و دایع ایان) - گزار در این شعر از مصدر گذشتن معنی اجازه بدو مانع شده ، باشد .

(مواسا ، هادا ، محابا ، درهل مواساة ، هادا ، محاباة بوده و چنانکه ضابطه فارسیان است حرف «ه»
 از ناقص باب مفاعله حذف کنند بر سبیل جواز) «غیاث القلم»

ایفان - بجز الف معنی آشکار کردن و پدیدار ساختن ، و ایفانم معنی آگاه داشتن و اناسمتن ، و ایفانم جمع معنی چشم بستن و بزنگان است چ ایشار (آگاه کردن و آگاهی دادن) ، آشمار (جمع شمر) چ انیاه (دند و کرا) ، آخیاه (زندگن)
ضجر (بیخ ضج) و ضجره (ضجرت) معنی تنگدلی و اضطراب ، و زجر (بیخ زجر کنج) معنی بزرگواران و دور کردن که در فارسی مفهوم شکر دادن را هم پیدا کرده است چ

پیرو - در مورد عاقبتون شمال است چنانکه گوئیم پیرو دین حق) ، دنار با کله (در تعقیب) یا (دربی) بهتر است چ

پوست - فعل ماضی از مصدر پوستن است و بیشتر درباره جانداران استعمال میشود. در نامرگات ضمیر و ضمائم را بکار برده بهتر است
 روزویس (فتات) - یعنی کسی است که کار روزنوشت برداری را انجام میدهد

استغفا - طلب عفو و انزاکاری کنار جستن است. و استغفاداد با استغفا که فرزند میکند آنجا که کسی استغفا نداشت سبب میکند بگوید
 استغفاداد، و آنجا که بطور زبانی یا بطور اخباری عمل احکامات میشود باید گفت استغفا کرد. و استغفا یعنی بست آوردن و
 حاصل کردن شغلی است

مکاتب جمع کتب و مکاتیب جمع کتوب است
 آخست (آخزن) و آخسن (نیکوتر)

بهنجار مقابل بهنجار یا ناهنجار است. دستور زبان فارسی با افزودن (ب) بابی است بعضی اسماء نومی صفت ساخته است
 مانند (مزد بجزد)، (آئین آیین)، (هنجار بهنجار)

اصل عربی بوسید - بوسید ، و (باورد) ایورد ، و (بسل) بسول (بسم) . و اصل عربی تیز، تمیز ، و (عمو) عم ،
 و (خالو) خال است . و همچنین اصل عربی (عمر) عاری ، و (رضا) رعوت ، و (چلیبا) صلیبا میباشد
 طغرا - کلمه ترکی «طوغرا» بمعنای فرغانه منوشت است که در عربی بصورت «طغراد» آمده و در فارسی بصورت (طغرای)
 نوشته شده است. و اکنون بصورت (طغرا) بهتر است. غافغانی گفته است: پرست همت طغرای بی نیبازی دار -
 که هر دو کون تو داری چو داری این طغرا

شمال (بفتح ش) بادی که از قطب میوزد. و شمال (بجر) یعنی طرف چپ است

سقیه (حواله) ، سقیه (سورخ شده) ، سقیه (خلیط دبسته و سخت) ، و تقار - صیغه بالذات و زودار
 جمع نایز است یعنی زیارت کننده گان

عقار (آب و زمین و ملک) ، عقار (شراب)
 عترت - عربی بمعنی عطرکس ، و آنترت بمعنی میمون فارسی است که نام حیوان مهر فرست. و میمون در عربی بمعنی مبارک است
 غیبت - بفتح غین پنهان بودن و بجر (غیبت) یعنی جکونی در غیاب مردم کردن است و بنا بر این استعمال
 غیبت در معنی غیر از اضطرار مشهور است

أطلق - ترکی است بمعنی تجر و کاشانه و پاتوق - نیز ترکی است بمعنی محل نصب برق و جای که آمدن مردم است و روشن

آن بصورت (باطوق) از اغلاط مشهور است .

لفظ سخبات در عربی نیامده و فارسی زبانان آنرا از کلمه و حمل و نفع خاوه و جمیع معنی شرم ساخته اند و نظم و نثر فارسی بسیار است
و نفع و کسر معنی شرمند و شرمساز است همچنین است کلمه نخلت :

در چند شماره از مجله که هر مجله‌مانی در باره غلطیهای مصطلح درج
شده آنکه در اینجا با نهایت اختصار بعضی آنها اشاره میشود :

— **نمودن** مصدر و نمود فعل ماضی است یعنی نشان دادن و نشان داد ولی امروز نمودن بجای کردن استعمال میشود .
— استعمال این کلمه یعنی کرده که هنوز هم برین صیغه عام در تداول محاطب لفظی و قلمی است بقدری زیاده است که استیسا و معین آنها
امری قضنی و غیر ضروری است .

— **بچه جبت** - جبت جز جمت معنی دیگر ندارد امروز بفظ جبت را بجای جنت به سبب اشتغال کرده اند و بعضی بچقت
یا بچفظ و بچه لیسلی نیز یسند .

— **غلط نیست** و صحیح است به دو دلیل اول وقتی که میگوئیم بچه جبت یعنی گشت اندیشه شما کدام طرف قضیست یا مسئله مطوفت است
۲ جبت غیر از جمت معنی دیگر علی هم دارد و آن جبت قضیست از لحاظ ضرورت و عدم ضرورت در اینجا هم باید هم انجام علی .
— صحبت بمعنای معاشرت مصاحبت است و بجای گفتگو استعمال میشود .

— این کلمه برین فارسی زبانان هم در معنی لغوی بکار برده شده مانند حق صحبت و حق معاشرت و رقافت . و هم در معنی لازمی آن
زیرا بر مصاحبت و معیشتی لازما گشتگو است و ذکر طرزوم و اراده لازم خود یکی از موارد فصاحت و بلاغت است و گویی هرگاه
عقلی از گفت و دیگر دانه ای را بعادت بگیرد طرزوم و تکلف نیست در عین موردی که صاحب اصلی بکار برده بکار برد .

— **دوب** - عربی و بمعنای دروازه و در بزرگ است و غیره آنرا بجای دانه در کفارسی است و بمعنای درموانی که چک
بکار برد .

— **دوب** اصلاً در فارسی بوده و معرب شده و بفارسی زبانان برگشته است و اگر ما بنا بر اصل به در بزرگ و به در کوچک جز
در گوئیم درست است .

— کفایح از الفاظ مصطلح است و صیغ آن کفشگر باشد و ذات کفش فارسی است و کفایح باقیاس کفایحش ساخته اند .
 — زاد - همچون کفایح درست نیست و بجای آن بگفتند زرد باد .

— کلمه زرد بهر بی رفته و کلمه زاد از عربی بر زبان فارسی آمده است لذا زاد بخلاف کفایح صحیح است .
 — خواست - بمعنی دارائی و مال است و خواست بمعنی میل داشت و اراده کرده

— اگر بنا را بر توسع لغات بگذاریم و یا در نظم و نثر قدم ما بیشتر تقصیر ننماییم می بینیم که کلمه خواست بهر دو معنی بکار رفته است و تجویزی برای منع استعمال خواست در معنی دوم در درست نیست چنانکه حکیم نظامی فرموده است : (یافت شبی چون سحر است خواست دانی به ما خواست)

— خیر - نه خیر هر یک به تنهایی فعلی مطلبی را میرساند و افزودن نه ، به واژه « خیر » نزدیک است ...

— خیر - یعنی ارشاد و تامل یعنی درود و تبرک شهادت و گمان نباشد ، غنمی حرف (است) که رابطه اجواس است بنا به تعبیل در محاوره ماقطه و خیر به تنهایی تلفظ میشود ، گاهی نیز تشبیه شده است که از او تمام جهور المفظ آورده و گفته اند (نه ، خیر است) .

— یک وقتی ، یک فردی ، یک مردی ، صد پسر ، پنج دختر ، سهم الارث ، حق الارث ، میعادگاه ، عاشق میث ، شاعر میث ، زراعتی ، تجارتی ، همه غلطهای مصطلح است .

— همین کلمات به دلیل استعمالات مردم و آداب ، فارسی زبان صحیح است .

— ادبیات - ایرانیان آنرا جمع ادب گرفته اند و ادب در عربی بمعنی دانش و فرهنگ در کوشش نگوست ، و علم ادب یعنی درست نویسی و نیک سرودن و دانستن آداب و ادب به علم صرف و نحو و آنچه به مطلق مربوط است و آزار با ادب ، جمع بسته نه ادبیات .

— ادبیات جمع ادب نیست بلکه جمع ادبیه است و نامگذاری علوم و فنون سخنوری به ادبیات در ایهام برستی ماست و تسمیه آن به (ادب) است و ادبیات صفت موصوفی مقدم است (علم ادبیات) ، چنانکه بجای تصدیق و تصدیق و تصدیق و تصدیق (یلیات) و (حوایات) گفته اند .

توضیحات دیگر از مجله گوهر :

عاجی - بزرگان ادب چون نصرشرد و سعدی آزا استعمال کرده اند ولی صحیح آن عالج بهیند اسم فاعل عربی است حافظ حکیم ضرورت عالج و عاجی هر دو را بکار برده است .
چکت - فارسی است و صکت نیز است . فردوسی در شاهنامه سرگوید : (بقیصر سپاهم همه یکت بیکت - از این پس نوشته فرستیم و یکت) .

انجوی - در سیاق فارسی ترکیبی است با بیه نسبت و همچنین است ترکیب ابوی ☞

تقدیر یا قدر دانی (قدر عربی و دانی فارسی) - در سالهای اخیر در غالب کتب و کتابت ترکیباً بهین معنی رایج مورد تامل و تداول عامت است ، او با ، و نویسنده گان عرب نیز بکار می برند در مقام شکر گزاری می نویسند « بگذشتتیر ، دیا « شکر و تقدیر » ، یکی از معانی تقدیر (عدد اندازه هر چیز و هر کس را نشان می دهد) و وقتی گفته و موقع کار سندی میان و بکران شناخته و معلوم گردید که در هر صدی از وظیفه شناسی و عمل صحیح قرار گرفته امتیاز او از دیگر گان شناخته می شود و بین امر با ملوک و قدر و اعتبار او در میان و دیگران با میسر و سبب توفیق او می شود . « تقدیر عند المنقین تحمید کل مخلوق بحمد » ☞
 در باب عبارات (هر کدام خواستند یا هر کس که شگفتند) باید توجه داشت که ششج اصل سعدی عبارت هر کس و هر کسی را در موارد متعدد و جمیع افراد هر دو مورد استناد قرار داده و جای شبهه ای در صحت آن باقی نگذاشته است ☞
 استفاده ای از خزان ، زناقی :

فایده - در عربی لفظ (ما) بعضی جاها اسم و بعضی جاها حرف است ما اسمی را جدا نویسد چون **كُلُّ مَا عِنْدِي لِلَّهِ** ، و این ما و آنچه پیشتک ، و ما معنی انسان یا قبل آن کند چون **إِنَّمَا الْهَيْكَلُ لَوَاحِدٌ** ، و اینها تکونوا ، **كُلُّهَا آتِيَّتِي** . سران این است که حرف متعول ندارد و بنیز نوید که بخلاف اسم که متعول است ☞

فایده - در تفاسیر الفنون مذکور است : الف (ابن) در وقتی که بین المثلین واقع شود و صفت باشد خبر مؤنثی

و کلمات حذف می شود مثل **هَذَا زَيْدٌ بِنِ عَمْرٍو** و در غیر این ، حذف می شود مثل **زَيْدٌ ابْنُ عَمْرٍو** که این خبر مذکر باشد .

فایده - در تفاسیر الفنون و مجرده مذکور است که در الفاظ عربی مرالفی که در چهارم یا زیاد واقع شود ، یا نویسد چون موسی

ویدی مگر قبل آن یاد باشد و نظم نباشد که در اینصورت برالف نویسنده و با وجود رعایت این بریا، نویسنده، چون بچینی، و چون درستی واقع شود که او می باشد برالف نویسنده چون اعصاب و عا، و اگر بیانی باشد به یاد نویسنده چون رسمی و رسمی .

فایده - با آنکه تا، رحمت و آسیت و شگیت و امثال اینها را در عربی به اهان، باید نوشت و در فارسی به تا، کشیده، سر آن این است که چینی تا که ارباب خط تصحیح کرده اند و صاحب نظایر العنونی گفته است اصل در نوشتن حروف انسکه بطریقی که وقف به آن یا ابتدا بقطعه آن بکنند نوشته شود و در عربی در اینگونه کلمات وقف به اهان، و در فارسی وقف به (تا) میشود .

فایده - هر حرفی را که در حرف دیگر او نام کنند و برود از یک کلمه باشد یک حرف شده نویسنده . آذی و التی را با یک لام شده می نویسند . ولی دشمنیه و دو لام است تا فرق میان دشمنیه و جمع باشد و تشبیه التی را نیز بر آن عمل کنند .

خلاصه ای از بیانات صاحب نظران و استادان

الف - مقالای تحت عنوان « نقد و نظری در باره نکاتی در باب رسم الخط » از استاد دانشگاه تهران آقای دکتر صی البر شهابی :

« جزوه که یکی بنام « نکاتی در باب رسم الخط » پستیاری چند تن از استادان و ننگه و ادبیات برسیه و دانشگاه تهران اخیر چاپ و منتشر شده است . نویسنده گان جزوه یکی از استادان فن و صاحب نظران در شئون گوناگون خط و زبان فارسی هستند .

در باره رسم الخط زبان فارسی گاه و بیگاه مقالات و مقالاتی منتشر میشود و گاهی کسانی از روی سوء نیت یا پدیده آگاه بی عملی غرض آمیز و مغز کوزه داری این زمینه می نویسند و اعتراضات و ادوی بر خط و زبان فارسی میگیرند و موضوع را بزرگتر از آنچه که هست نشان میدهند ، و چون چنین اظهاراتی بیشتر از کسانی بروز میکند که صلاحیت اظهار نظر در این نسبت ندارند ، بحث و پیرامون گفتار آنان ارزش و سودی ندارد . ولی اینکه که گروهی از صاحب نظران و خبرگان در این موضوع بحث پرداخته و نظر خود را بر آن تمام بکنی و یکسان کردن رسم الخط نوشته اند ، زمین پاره بش کنجایش آزاد ارد که در پیرامون آن بحث و گفتگویی بیشتر بشود تا پس از آنکه اهل فن نظر خود را در این موضوع بگویند و بنویسند ، از مجموع آراء و نظریات آنچه درست و شاید باشد انتخاب گردد نویسنده ، جزوه مورد بحث را از آغاز تا انجام بررسی کردم و اینکه پاره ای از نظریات خود را در پیرامون مطالب آن

در اینجا می نویسم. پیش از نگارش اشاره بچند نکته برای روشن شدن مطلب ضروری است :

۱- خط فارسی، برخلاف نظر بعضی از منتقدان یا سخنران که گاهی با آن میگویند و تقاضای بسیاری بدان نسبت میدهند با معیارهای بسیار تکلیفاً زنده و متداول و با توجه بقابلیت این خط برای نشان دادن هر حرف و آوایی از خطهای آسان و کامل و جامع و کم اشکال است. و با اینکه این خط در اصل از نظر عربی قسماً بسیار شاد است اکنون الفبای فارسی از جهت داشتن علامت برای هر صوتی، از نظر عربی کاملاً مبرور است

۲- این نکته بر پرده نماند که وضعه انضباط رسم الخط یا قواعد دستوری زبان، روشنی است که درباره خط و زبان که تسخیر و زاده قرن با همین خط و لغت سابقه علمی و ادبی در روشن و گشود دارد. ما امروز نمیتوانیم قواعد و ضوابطی از پیش خود برای آن ادب بنامیم و خط و زبان هزار ساله را با قواعد تازه ساخته خود وفق دهیم. بجز چکس بدقت اصلی و دقتهای کوشش حضرت با زبان و خط فارسی آنست که از روی گفتار بزرگان دستمندان علم و ادب که در طول این دو قرن آثار مثره نظم از خود بیادگار کرده و از روی رسم الخط نویسندهان خطاطان میثرا که کتابها و فقرها نوشته اند و نیز از گفته ها و نوشته های درست همزمان خود - ضوابط رسم الخط و قواعد دستور زبان را با وقت و کوشش و شهنش بر آورده و ضوابط و آورییم. چنانکه در اصل قواعد دستور زبان و رسم الخط هر زبان همین ترتیب فراهم شده است

۳- با توجه به نافع آنچه فرستادیم که روشن میشود که ما حق نداریم در معنی و چگونگی استعمال لغات متداول در زبان با رسم الخط معمول در میان عموم نویسندهان تغییر می دهیم. زیرا اینکه تغییرات موجب گمراهی استفاده کنندهان از خط و زبان و سبک میان فریبگه گذشته و حال و بروز هر چه در زبان که بزرگترین عامل و بزرگترین تیرین پیشرفت میشود

۴- برخی چنان تصور میکنند که رسم الخط و ضوابط دستوری زبان، مانند اصول و قواعد ریاضی باید در تمام کلمات یکسان بی اشتنا باشد و بجز نویسندهان در روشن کلمات از یک رسم الخط پیروی کنند. بعقیده این گروه یکی از اشکالات و تقاضای خط فارسی آنست که با رویای از کلمات به دو گونه نوشته میشود مانند (جزا و تورا) کتاب است و کتاب است. غازی و خانای،

مانند رسمند، حیات و هیئت و غیره

باید توجه داشت که چنین انتقادی از ضوابط روشن گفتم، برخلاف ناموس زنده گی است. هر کس با آنکه توجه به ظاهر

و شون گوگان تندن و اجتماع سنگره در میابد که در کتر شانی از شون نکوی بشره جز علوم رضی یعنی احم، ضابطه و پیدامیوه که در آن کلیت و وحدت وجود داشته باشد و موارد استثنائی یافت شود حتی در طبیبیات و علوم تجربی و غیره بنا بر این خط و زبان نیز که یکی از پدیده های انبیا بوده کار بیشتر است از این قاعده و ناموس کلی مستثنی نیست . کسانی که بزبانهای زنده امروزی آشنا هستند و در ادبیات آن زبانها کار کرده اند ، در کتابهای دستور آن زبانها این سری از تجربی آشکاری بینند . از اینک یک لغت چند معنی داشته باشد یا یک کلمه بچند صورت نوشته شود ، اشکال قابل توجه در عیلم خط و زبان پیش نیاید

اگر در کلمات معدودی در رسم الخط صحیح وجود داشته باشد بنا بر این موضوع را تقسیم به رسم و به گونه خود بجای خود (خد) ، و بجای خواستن ، (فاسترن) ، و عوض (خوان) (خان) ، و بجای (صفتان) (استغمان) بنویسیم . زیرا چنانکه گفته شد این کار موجب هرج و مرج در زبان و گمراهی خوانندگان میشود و کم کم خاصیت اصلی زبان که تقویم و تقسیم است از میان می رود

ب - مقاله دوم تحت عنوان (بحثی در باره رسم الخط فارسی) از انتشاره دانشگاه تهران آقای کوشه فرشی در دستنقول از مجله وحید شماره ۱۱ سال ۱۳۵۱ شمسی :

« در چهل سال گذشته محققان و ادبا یکی که ششما میارنده های برای اصلاح جزئی خط فارسی و سرو سامان دادن آن کرده اند که باید مورد ستایش و قدر دانی قرار گیرد ، آنها اکنون تحقیقات نیز مانند سایر تحقیقات علمی و ادبی با خالی از انارسانی و عیب نفع ندهی در این زمینه مایشل زهد باید پاسگزار است و فقیده احمد بهمنیار بشیم که بنی می شکم شخصت سرو سامان دادن بخط فارسی است و پژوهشهای او اساس رسم الخط کنونی ماست . اما کار آن استاد چون نخستین کار دقیق در این زمینه بود چند عیب نیز دارد . از انقضاهای کار آن شاد روان یکی این است که بدون توجه به اصول واجشناسی ، می پندارد که در فارسی بهره وسط نیست و آنچه در (دانایی ، دانشجوئید ، خاندان ، رویین ، قوطی ، پاپیز ، پامین ، رویین) دیده میشود یاد است نه بهره . بنا بر این چنین کلماتی را بنظر او باید اینطور نوشت : دانایی ، دانشجوئید ، قوطی ، پاپیز ، پامین ، رویین . در حالی که در این موارد مطابق قوانین واجشناسی صوت پس از صحت « اده او »

بهم چون یاد نیست بلکه صوتی است نزدیک به همزه که میزان آن را واجگونه (allophonic) می نامند و همزه و دست
 و آوازه همزه با همزه طینه مانند و بنا بر این باید آنرا با همزه یا سریه (ی) نوشت زیرا در این مورد اگر هم در اصل بانی باشد
 وقتی پیش از مصوت است ای (i) قرار گیرد بدل به همزه طینه می گردد مانند دورونی، میجریم، پائین، روئین، بطوریکه
 حتی مردم آفرین و نهائی (عربی را که در اصل بدون یاد آن گلی نیست نیزین و نهائی حفظ میکنند و می نویسند، باری گزبان
 فارسی و جنین فارسی صامت (ی) (y) را بدل به شبه همزه و همزه طینه می کنند صبی برای آن شمرده می شود که او با همزه طینه
 بنام پیروی از اصل باید اسم اینکه در فارسی همزه وسط نیست تعمیم بگیرند بطرف اصول علمی فقط مردم را تغییر دهند و
 در سالهای اخیر مصلح بزرگ دیگری برای خط فارسی پیدا شد که ضمن پذیرفتن اشتباهات مرحوم بنیاد در مورد «دانش»
 و «می گویم» و غیره مطالب درست است و فنی را بهم آورده گرفته و کشفهای تازه ای کرده است، مثلاً بد است و بد است
 که طبق قواعد صد و صد دست استوری «می» و «دی» و «را» و «است» را بهم باید جدا نوشت و در تمام
 نوشتن اینگونه الفاظ را خطی فاحش را می رسم و رنگارنگ کرده و نوشته است و آنکه در پایان هم انفا کرده و بخشش را در جمله صادر
 کرده است که «همه کلمات مرکباً باید سه هم نوشت» بدون اینکه اصول خود را باند کلمه مرکب صیغه ای آنکه کوچکترین
 پژوهشی درباره خاصیت استوری در رسم خطی کلمه مرکب کرده باشد و متأسفانه بسیاری از نظریات این مصلح که بر
 دستوراتی که با زبان شناسی و دستور و خط بیگانه بودند تصویب شد و حاصل کار این بود که «جان آفرین» - و
 «دانش آموز» را بنویسند «دانش آموز» و «جان آفرین» و
 اصلاح اندیش دیگری نقطه مقابل فنی را گرفته و در جدا نوشتن کلمات مرکب مشتق تابعی پیش رفته که گفته است
 «مردم باید هاء جمع را بهم جدا بنویسند». یعنی اگر کسی بنویسد کتابها، دلها، گلها گناه کرده است و سرش
 برین فی است. و این مشور بزرگ نیز بویسد بسیاری از مراجع بدیده منت پذیرفته و پس ابراشد و در دسر و ناسامانی
 تازه ای برای مردم و دانش آموزان و حروف چینیهای چاپخانه پدید آورد و
 عجیب اینجاست که این فاعده ای من داده ای و ضده استوری همه بنام «دستور زبان» جعل و مردم تحمل شده است

(۱) در کلمات در نظر این صامت «ی» بدل به شبه همزه می شود. بقول است «تغییر، تغییر، تصنیع» فرستاده

البته دستوری که تاکنون بر منقحت‌ناپذیری از آن تدویر نشده و تاکنون قواعد آن در محاسبات وقت لازم است. اما بررسی
 پوشیده نیست که این نشان عجیب غریب از دستوری فزونی که در دست و قلم می‌آید از زبان و خط فارسی
 استخراج می‌شود از زبان چند تن ادیب و علامه. وقتی مردم بنا بر سبیل و قافیه‌های عادت کرده اند «میرودم بخانه» آرزو
 ، آمنت ، اینست ، را بصورتی که در مردم می‌نویسند، چگونه می‌توان آنها را با قواعد مندرج در آرد می و خط از این کار منع کرد
 بخصوص که قواعد مسلم علمی زبان نیز این طرز نوشتن مردم را تأیید می‌کند. قواعدی مانند اصل زحمت کثیر ، اصل
 کوتاه شدن زبان و خط در موردی که استعمال سخن بسیار است و قوافی مثل اصل تبدیل واجها و
 اصوات بهم ، که در اینگونه قواعد ساختگی اصطوره توجه قرار گرفته است

بررسی زبان‌شناسی و دستور در باره خط و زبان این نکته را با شما می‌آموزد :

۱- عادات زبانی مردم باید سهل قرار گیرد. قواعد ذهنی و ضد علمی فلان ادیب علامه .

۲- به سهل مهم که آهسته سخن بر اثر کثرت استعمال باید توجه بسیار کرد .

۳- باید دانست که بعضی مقولات زبان و خط را به دو صورت می‌توان عرضه کرد بنا بر این حسابان «به» و «می» ،

یا جدا نوشتن آنها هر دو ممکن است و بچگونگی نام را می‌توان تقسیم داد و پیروی از هیچیک از این دو مورد را نمی‌توان مطلق نمود .

۴- دادن قواعد قحی و بدون استثناء در زبان و خط اصولاً در علوم انسانی درست نیست و برخلاف روش صحیح علمی است

نیز زبان‌شناسی و سایر علوم انسانی مانند ریاضیات و فیزیک از علوم دقیق نیستند که قواعدشان استثنای پذیر باشد .

۵- سهل‌مطابقت مکتوب با حفظ را در بسیاری از موارد نمی‌توان مراعات کرد مثلاً صامت یاء (ی) در این کلمات

نشانه‌های نازده : ایرانین ، سیاست ، بیای ، بیایور . زیرا فقط واقعی آنها چنین است :

ایرانیان ، سیاست ، بیایا ، بیایور . و شک نیست که نوشتن این کلمات بصورت اخیر درست نیست

۶- سیر تحول خط کوفی را از آغاز تا به امروز باید با دقت مورد بررسی قرار داد و سپس قواعد لازم را از آن استخراج کرد

۷- باید بررسی منتهی بر آثار خط امروزی نیز مطالعه و بررسی کرد و جریان طبیعی آنرا مشاهده نمود این مطالعه باید تا نفعی باشد

که مردم را بر مفرد عادت نداد و بودند که (می) یا (است) یا (به) را جدا بنویسند یعنی تا در حال پیش

ایکند ما بسهم خود حاصل برسیمای خویش را در باره رسم الخط فارسی بصورت قواعد پیشینما و کتبیم تا مورد مطالعه
اعلی نظر قرار گیرد بیجی است که قواعد پیشینما و مثل همیشه یادگیری در این زمینه قطعیت ندارد

نشرن کلمات مستقل و بعضی از گروهها

۱- کلماتی که از لحاظ دستوری مستقل است بهتر است مستقل و جدا نوشته شود مانند وزارت فرهنگ -
دانشسرای عالی ، بانک ملی ، بجای وزارت فرهنگ ، دانشسرای عالی ، بانک ملی . از اینرو بهتر است -
(این ، آن ، اسی ، قید پیوندی «هم» ، اعداد) را بهم جدا بنویسیم مانند این مرد ، آن مرد ، اسی مرد
یک دور بجای اینفرد ، آنفرد ، کیدور ، لیدور

یاد آوری - بعضی از کلمات پر استعمال و کوتاه فارسی را اعلی زبان طبق قانون که کوشی مطابق قاعده
زحمت کمتر و بنابر اصل کوتاه شدن سخن پر استعمال بهم می چسباند ، البته چنین کاری را باید جایز بشمارد
از این قبیلند در این موارد : آزا ، کتابها تا آخر مقاله .

پوشید و مانند که از نظرات این دو صاحب نظر و استاد (دکتر شهابی و دکتر زشتی بود) که ضمن مقاله ای خود
ابراز و پیشینما فرموده اند در متن دستور استفاده شده است و از اینرو زیاده تمام آنها را موجب تطویل کلام میشد
استراحت جستیم که گفته اند غیر از کلام ماقبل دل .

ج - مقاله ای از مجله گوهر مرمهه ۵۴ از دکتر نصره آند کاسمی : دی تعداد زیادی نامهای خارجی و بیگانه را که
مردم بکار میبرند نوشته و مورد اتفاق قرار داده است مثل نام داروخانه : (الفنا ، اسپریال ، داک استور ، برلین ،
.....) و نام روزنیکها (اربانت ، کرسس ، ژاک ، نایس) و نام و کانهها (فلفل ، شالیله ، بلسن
، لوجیا ، مونا لیزا) و نام افراد (ایرایل ، ویلا ، شیک ، الی)

آنگهی نوشته است : « یک نگاه در هر همگدر و خیابانم کونا کون و کانهها بمنسند را دچار هلس و دشت میکند
و نینداند چه شهری و در میان چه قومی جای و با چه زبانی سرود کار دارد ؟ این وضع آشفته و پریشان و مبهمی حقیقی گنجد
(بجز روح) را سبب چیست و مفسر و ملاحظا کرگیت ؟